حرمت کتاب و اندیشه

نجفی، محمد علی

جان میلتاون(1608-1674)شاعر و نویسنده و آزادیخواه نامدار انگلیسی است که‏ بزرگترین حماسه شعری زبان انگلیسی (Lost Paradise) بهشت گمشده‏ را در دوران کوری خود به زن و فرزندش دیکته کرده است.میلتاون مردی آزادیخواه و از همکارن نزدیک کرمل محسوب میشود.ملتاون قطعنامه‏ای زیر نام‏ (Areopagitica) «عدالت واقعی»بصورت نامه‏ای سرگشاده به پارلمان انگلیس‏ فرستاد تا پارلمان در مورد آزادی بیان و قلم و حرمت اندیشه کتاب اقدام فوری انجام‏ دهد که بخشی از این منشور را در زیر ملاحظه خواهید فرمود:

«......من روی این مسئله حساس تکیه میکنم که هم حکومت و هم کلیسا هر دو مراقب راه و روشی باشند که هم کتاب باید از آن پیروی کند و هم مردم!.کتابها به هیچ‏ وجه اشیاء مرده نیستند،بلکه قدرت فائقهء زندگی و نیروی متفاعل آنرا دربر دارند.

همان نیروئی که خود زائیده آن میباشد ولی از طرفی دیگر باید کاملا احتیاط را بکار گرفت و بر حذر بود که مبادا قتلی پیش آید،زیرا کسی که انسانی را میکشد مانند کسی‏ است که یک کتاب خوب را میکشد و کسی که انسانی را میکشد،مخلوق دانائی که خداوند او را بصورت و عینیت درآورده میکشد ولی کسی که کتاب خوبی را به نابودی میکشد خود خرد و و عقل را کشته است.عقلی که خود خداوند را مجسم میکند و عینیت ذات خود خدا است.

لذا باید کاملا بهوش باشیم و در این مورد با احتیاط عمل کنیم و از هرگونه فشاری که بر علیه‏ فعالیتهای باارزش رهبران مردم انجام میشود خودداری شود.ما چگونه میتوانیم زندگی‏ انسانها را که درون متن کتابها خوابیده است بقتل برسانیم درحالیکه حس نکنیم که‏ نوعی از ترور و قتل انجام داده‏ایم و انسانی بشهادت رسیده است و اگر این کردار ناهنجار تعمیم یابد قتل عامی رخ داده است!!قتل عامی که نه تنها در حد قتل و نابود کردن زندگی‏ عینی یک انسان و یا مجموعه‏ای از انسانها است،بلکه گام گذاشتن در صمیم نابودسازی‏ «خرد،جاودانگی و ازلیت»است و نه تنها نابود ساختن وجودهای عینی.

حکمت سرآغاز وجود است حکمت را بیاموز و با هرآنچه را که میاموزی فهم‏ حکمت و دانستینها را فرا گیر.امثال‏ سلیمان-باب 4-آیه 7

دانستن و فهمیدن

چهره‏های معدودی که در تغییر چهره و سیمای زندگی موثرند بسی والاتر و برتر از ده‏ها دانشکده و دانشگاه است که هزاران فارغ التحصیل میدهد که به همه آنان قدرت«خواندن» و قدرت«تفسیر»و قدرت بحث و گفتگو میدهد،همان کسانیکه ساعتها میتوانند بگویند و بحث کنند و مناظره داشته باشند،درحالیکه این نکته ساده را نمیدانند که مقوله دانستن‏ از مقوله فهم و هوش جدا است و بزبان علم بگوئیم که سخن همواره برابر علم و شناخت‏ نیمتواند قرار بگیرد و دانستن و فهمیدن باهم تفاوت دارد آیا میشود،رهبری بزرگ‏ پیشوائی برجسته،پیغمبری والا و مفکر شاخصی را با تعلیم و آموزش تدارک دید؟!هیچ‏ دیده‏اید؟!همانطور که آموختن حتما برابر دانش نیست خود دانش هم نمیتواند نیروی آفریننده در انسان باشد!چگونه ممکنست که همه چشمها شئی را یکسان ببیند و چگونه گوشها صدائی را یک‏نواخت و یک‏زنگ بشنود.و موضوع خدایان را همه یکسان درک‏ و تفسیر کنند کسی که نخواهد در تضادها بسر برد و بخواهد از آن برهد باید حواس و وجود خود را بکنار بگذارد.انسان بزرگترین و دقیق‏ترین دستگاه مرصد این جهان هستی است و هر دستگاهی مآلا باید خودش و ضدخودش در آن واحد باشد وگرنه لاشهءای از آن دستگاه بیش‏ نخواهد بود.انسانی که متضاد با خود نباشد و تضادها را در درون نداشته باشد مجموعه‏ای‏ از اندامهای مرده است با چوب و سنگ تفاوت ندارد.تضاد یکی از خصوصیات تفکر و مفکران است.

نیروهای آفریننده و خلاق در انسان قدرت خاصی است که همواره میخواهد به زندگی‏ سیمای جدیدی به‏بخشد!فرد مؤمن و مقید به الگوهای متحجر و مردهء قدیم که تازه خود این الگوها با محیط و ماهیت خود«متون»هم نه تنها همگان نیست بلکه در اعتراض با آن نیز قرار دارد،بکلی شعور و لذت درک پدیده‏های ناگهانی را چه احساس‏ فشار درد و ناهنجاریها و چه پیدایش پدیده‏های هیجان‏انگیز و یا کشف معمای حیرت‏ آور را بکلی از دست میدهد،چرا؟زیرا این انسان حالت هیجان و شعور و شعف فکری‏ و روحی او در زیر لگد راه و روشهای فرسوده و فشار استخوان پوسیده«خدایان»بکلی‏ به نابودی سپرده شده است و در این هنگام قدرتهای ابتکاری و خلاق و سازندهء او نیز به‏ فتور کشیده میشود و تحلیل میرود.